

به نام خدا

نیمه شعبان

برنامه ۴ تا ۷ سال

مهدیه و نرگس امروز خیلی خوشحالن چون قراره به جشن ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

برن

اونا میخوان تا میتونن اونجا بازی و شادی کنند و جایزه بگیرن

بعد از خوردن صبحانه گلسرهاشونو آوردن تا مامان به موهاشون بزبن و زودی لباس بپوشند و برن محل

جشن

نرگس خیلی هیجان داشت و می‌گفت خواهر جون هرچی تو جایزه بگیری منم میخوام

مهدیه که بزرگتر هست خندید و گفت هرکسی تو یه قسمتی باید بره و هر قسمت جایزه مخصوص خودش

رو داره

نرگس گفت من میخوام پیش تو باشم خواهر جون

مهدیه بغلش کرد و گفت عزیز منی تو حالا بریم ببینیم اونجا چه شکلیه

اگر اجازه دادن پیش هم میشینیم غصه نخور

دختر!.... بیایین چادر هاتونو سر کنید تا بریم

این صدای مادر بود که بچه ها رو صدا میزد که زودتر به جشن بروند

محل برگزاری جشن پراز جمعیت وهیاهو بود و صدای شعر های زیبا از بلندگو ها به گوش می‌رسید

مهدیه و نرگس با دیدن اون همه تزئینات و گل و بادکنک به وجد آمده بودند و با خواندن شعرها همراهی

می کردند

جشن کودکان بعد از مولودی و مسابقه بود به همین خطر بچه ها در کنار مادرشان نشستند در همین حین نرگس احساس تشنگی کرد و مهدیه هم که به شدت گرمش شده بود به مادر گفت میشه لطفا بگین این کولر رو روشن کنند خانومی که در اون نزدیکی بود گفت متاسفانه این کولر خراب شده برای همین اینجا گرمه

مادر کمی آب به همراه داشت و اونو به نرگس داد که بخوره و بعد مهدیه باقیمانده آب بطری رو به صورتش زد و کمی خنک شد

هنوز یکساعت به جشن کودکان مانده بود و دخترها باید صبوری می کردند

مدتی بعد یه سینی بزرگ شربت آوردن چشمان مهدیه و نرگس برق زد و خوشحال شدند

شربت خنک آلبالو که در سینی بود چشمک میزد

هنوز چند دقیقه نگذشته بود که تمان شربت ها بین خانم هایی که جلوتر بودن تقسیم شد و مسئول پذیرایی رفت تا سینی دیگری بیاورد

این اتفاق چندبار تکرار شد و بخاطر گرمی هوا همه ی مهمان ها از شربت ها برمی داشتند و سینی سریع خالی می شد

تا اینکه به نرگس و مهدیه رسید.... دختران لبخند زنان دستشان را بلند کردند که شربت بردارن در همین لحظه خانمی هم از کنار دست دو لیوان برداشت و سینی خالی شد

شربت به مهدیه و نرگس رسید ولی به مادرشان و خانومی که کنارشان بود با بچه کوچیک داشت نرسید

دختر بچه یکساله به لیوان شربت ها نگاه کرد و سرش را به بغل مادرش گذاشت و آرام گریه کرد

مهدیه با دیدن این صحنه خیلی ناراحت شد و به لیوانی که در دست داشت خیره ماند

اول فکر کرد کمی صبر کند تا سینی بعدی را بیاورند ولی اون دختر کوچیک بود و نمیتونست صبر کنه از طرفی در همون چندثانیه نرگس نصف لیوان شربت ش را خورده بود

حالا مهدیه بود و یه تصمیم بزرگ

بله بچه ها مهدیه تصمیم گرفت شربتش را به اون دختر یکساله بدهد و تشنگی و گرما را تحمل کند مادر دختر تشکر کرد و لیوان رو گرفت مهدیه خیلی تشنه بود از وقتی به جشن اومده بودن آب یا شربت نخورده بود

ولی وقتی لبخند و شادی اون دختر رو دید تحمل تشنگی برایش راحت تر شد و از تصمیمی که گرفته بود راضی بود

اتفاقا مسئول پذیرایی دیر سینی شربت ها رو آورد یعنی زمانی که دیگه مولودی تمام شده بود و دخترها میخواستن به جشن کودکان بروند

تحمل تشنگی برای مهدیه سخت بود ولی هر بار که یاد لبخند و صورت قشنگ اون دختر می افتاد که با اشک های روی گونه اش شربت رو می خورد از کارش خوشحال می شد

اون روز نرگس از بس تشنه بود متوجه کار بزرگ خواهرش نشد وقتی تمام شربتش رو خورد به مهدیه نگاه کرد و دید که اون شربت نخورده ولی خوشحال است

مادر برایش توضیح داد که مهدیه چه کار بزرگی کرده و شربت خودش را با اینکه خیلی تشنه بود به دختر بچه کوچکتر داده است این کار چقدر در پیشگاه خداوند کار خوبی است که خوراکی یا وسایل خودمان را به دیگران بدهیم و آنها را خوشحال کنیم.

اللهم عجل لولیک الفرج 🙏